

تکبرگی راه کارگر

روزنامه سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارژنگ بامشاد پنجشنبه ۱۸ مهر ۱۳۸۱ - ۱۰ اکتبر ۲۰۰۲ شماره ۱۵۶

بیانیه گنجی: پایان یک توهم.

تروریست و پناهنده؟ (به مناسبت روز پناهنده)

آغاز توهمی دیگر

سرور قازاریان

سارا محمود

دانمارک و غیره نیز وضعیت پذیرش پناهجویان رو به وخامت می‌رود. حتی ژاپن هم از این معرکه "مبارزه با تروریسم" جدا نمانده است و پناهجویان خاورمیانه‌ای را بدون وکیل، درمان و امکانات ماه‌ها در بازداشت نگاه می‌دارد. بدین ترتیب نقض کنوانسیون‌های جهانی بویژه در مورد حق پناهندگی امروزه به یک قاعده تبدیل شده است.

کنوانسیون سازمان ملل در مورد شکنجه و کنوانسیون اروپا اعلام کرده‌اند که هیچ فردی و به هیچ دلیلی نباید به کشوری اخراج گردد که در آنجا خطر شکنجه او را تهدید می‌کند، حتی اگر که این فرد یک جانی و یا تروریست اثبات شده باشد. کمیسیون اروپا اما به رهبری پرودی در دسامبر ۲۰۰۱ از دادگاه اروپا خواست که در این مورد زیاد از خود سخت‌گیری نشان ندهد و امنیت دولت را در مقابل امنیت فرد ارجح بشمارد. دولت سوئد نیز در همین راستا دو پناهجوی مصری را تنها بر اساس ادعای دولت مصر مبنی بر تروریست بودن آنان، بدون آن که جرم‌شان به اثبات رسیده باشد و در حالی که بر اساس گزارشات عفو بین‌الملل شکنجه زندانیان یک امر عادی در این کشور است، به دولت مصر تحویل داد!

و فردا نوبت کیست؟ اپوزیسیون جمهوری اسلامی؟ کردهای ترکیه؟ پناهجویان فلسطینی؟ یا علی‌الثباتی دبیر اول سازمان جوانان حزب چپ سوئد که به دلیل کمک مالی به "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" متهم به تقویت تروریسم جهانی شده است؟

محدود کردن حق پناهندگی و تعرض به حقوق پناهجویان امر تازه‌ای نیست. اما بعد از ۱۱ سپتامبر ابعاد خطرناکی به خود گرفته و نه فقط پناهجویان که پناهندگان را هم هدف قرار داده است. **دنباله در صفحه ۳**

یازده سپتامبر فقط بهانه‌ای به دست امریکا و متحدان‌اش نداد که تحت نام "مبارزه با تروریسم" به خاک کشورهای دیگر تعرض کنند، بل که هم چنین فرصتی را هم برای کشورهای پناهنده‌پذیر فراهم آورد تا تروریسم را به حق پناهندگی پیوند بزنند و تحت نام مبارزه با تروریسم مبارزه با پناهجویان را در دستور کار خود قرار دهند.

جورج بوش در نامه محرمانه‌ای که در تاریخ ۱۶ اکتبر ۲۰۰۱ برای دبیر کمیسیون اروپا رومانو پرودی ارسال نمود، خواستار اقدامات گسترده‌ای در مبارزه با تروریسم شد. ده روز بعد از آن ملاقات محرمانه‌ای میان مقامات امریکا و اتحاد اروپایی صورت پذیرفت که در آن کنترل شدیدتر مسافران، کنترل هویت پناهجویان و مبادله مشخصات آنان به تصویب رسید.

در خود ایالات متحده و بر اساس اجرای "قوانین ویژه" می‌توانند هر مهاجر دارای اقامت و مسافر "مشکوک" را بدون اعلام جرم تا ماه‌ها در بازداشت نگاه دارند. کنگره امریکا در عین حال لایحه‌ای را در دست تصویب دارد که بر طبق آن روند صدور حکم اخراج پناهجویان تسریع شده و حق وکلای پناهندگی در دفاع از موکلان‌شان محدودتر خواهد شد.

کانادا که در مقایسه با دیگر کشورها سیاست به مراتب بهتری را در قبال پناهجویان اعمال می‌کرد، پس از ۱۱ سپتامبر در صدد وضع قوانین ویزایی برای جلوگیری از ورود پناهجویان برآمده و حتی قراردادی را هم با امریکا منعقد ساخته که بر اساس آن پناهجویانی که از مرز امریکا به کانادا وارد می‌شوند به آن‌جا بازپس فرستاده خواهند شد.

استرالیا که پناهجویان را بر خلاف کلیه موازین انسانی در بیابان‌ها و اردوگاه‌های جنگی جای می‌دهد، اینک با زیرپا نهادن کنوانسیون‌های پناهندگی اعلام داشته است که در بخشی از خاک کشورش نمی‌توان تقاضای پناهندگی نمود!

در انگلستان مقرر کرده‌اند که باید جلوی ورود "تروریست‌های مشکوک" را گرفت و این معنایی جز جلوگیری از ورود پناهجویانی که از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به انگلستان می‌آیند را در بر ندارد.

اتریش خواستار اخراج پناهجویان فاقد مدارک شناسایی شده است و در ایتالیا، آلمان، هلند،

بیانیه جمهوری خواهی اکبر گنجی خط اصلاح طلبی را که در بن بست دست و پا می‌زند از درون هم به چالش فراخوانده و به بحران آن‌ها دامن زده است.

پیام اصلی و مهم بیانیه عبارت است از این که «جمع ولایت فقیه با دموکراسی ناممکن است» و «جمهوری دینی یک مفهوم پارادوکسیکال و متناقض است» بنابراین گنجی در بیانیه نشان داده است نظریه و سیاست اصلاح طلبی از بنیاد بر توهم و تناقض استوار بود. اصلاح طلبان یا باید به مقابله با این نظر برخیزند که در این صورت خود را در کنار ولایت فقیه و در مقابل اکثریت مردم قرار داده‌اند که نزدیک یک دهه قبل از گنجی بطور روزافزون از دولت دینی بیزاری گزیده و در دوم خرداد ۷۶ به عیان این بیزاری را به نمایش گذاشتند. این یک خطب سیاسی است چرا که اصلاح طلبان تاکنون تلاش کرده‌اند از طریق انتقاد از مفسد جناح حاکم به ظاهر با مردم هم‌کاری کنند. راه دیگر تأیید نظر گنجی از اصلاح طلبی است، اما در این صورت آن‌ها خود را به طور جدی در مقابل دولت دینی و اقتدار فقها قرار داده‌اند. امری که نه در آغاز و نه اکنون هدف آن‌ها نبوده است. هر روش دیگری، در رفتن از مسأله‌ای است که گنجی در بیانیه پیش نهاده است، و احتمالاً اصلاح طلبان به همین روش سوم متوسل خواهند شد.

به این ترتیب گنجی هم چون قبل در محدوده اصلاح طلبان نقش پیشناز خود را حفظ کرده و توانسته است در رابطه با دولت دینی دوباره و خود را به مردم برساند، و بر خلاف نه فقط اصلاح طلبان داخل بل که هم چنین اصلاح طلبان خارج به نقد ریشه‌ای از توهم اصلاح طلبی دست بزنند. اما همان قدر که گنجی با نجات جمهوری از چنگال دین نسبت به سایر اصلاح طلبان متهور و پیشروست، در زمینه مضمون این جمهوری دنباله روی جریان استحاله‌ای است که اکنون چندین سال است اصلاح طلبان حکومتی و بخشی از روشنفکران اصلاح طلب از سر می‌گذرانند و ایده‌های حاصل از این استحاله در نشریات و کتاب‌های آن‌ها تبلیغ و ترویج می‌شود. مضمون اصلی این ایده‌ها که گنجی در بیانیه به تکرار آن‌ها پرداخته عبارت از این است که آزادسازی سیاسی در گرو "آزادسازی" اقتصادی و "برداشتن موانع در مسیر فعالیت‌های بخش خصوصی و سرمایه است". از جمله موانعی که او به طور مشخص نام می‌برد قانون کار و قانون تأمین اجتماعی است. به عقیده او اموال عمومی حتی نفت باید به بخش خصوصی انتقال یابد و وظیفه اصلی و اخص جمهوری، حفاظت از حقوق مالکیت فردی باشد. **بقیه در صفحه ۲**

انتخابات آلمان و سرنوشت "حزب سوسیالیسم دمکراتیک" آلمان!

روبن مارکاریان

در صفحه ۳

دنباله از صفحه ۱ یابیه گنجی.....

استدلالی که گنجی در دفاع از این نظر ارائه می‌دهد حکم عامیانه‌ای است مبتنی بر نظریه دست نامریی و معجزه‌آسای بازار که بعد از یک شکست تاریخی در دو دهه اخیر مجدداً توسط مدافعان بازار آزاد تبلیغ و مدروز شده است، منتهی با این تفاوت که در نظریه اصلی و قدیمی محدود کردن دموکراسی در دفاع از بازار آزاد مشروع به شمار می‌آید و در نظریه باب روز با ناگزیر و برای مقبول افتادن این حکم نزد مردم دفاع از بازار آزاد مبنای دموکراسی خوانده می‌شود. گنجی در بیانیه عیناً این حکم نادرست را تکرار می‌کند و می‌گوید «اقتصاد بازار با چندگانگی در قدرت و ثروت و منافع جای پای تنوع و رقابت در سیاست را محکم می‌کند و مانع از انحصارگرایی در قدرت می‌شود» و بدین‌آنکه «بنیاد دموکراسی مدرن و آزاد با نظام اقتصاد آزاد» گذارده شده است.

واقعیت هم در سطح نظری («و نظریه پردازی») و هم در تجربه تاریخی، عکس این حکم را نشان داده است. گنجی نباید بی‌اطلاع باشد که دفاع از بازار آزاد، حتی در سطح نظری، با دفاع از محدود کردن دموکراسی پیش رفته است، نیجه که گنجی به او علاقمند است، از «ابرمرد»، از «برابری برابرها و نابرابری نابرابرها» دفاع می‌کند. هابک با حق رأی عمومی مخالفت می‌کند، اسپنسر با حق رأی زنان مخالف بود و اصولاً «حق رأی عمومی» برای بورژوازی مساوی بود با حق رأی مردان ثروتمند سفیدپوست و زنان فقرا، و بردگان از آن باید محروم می‌شدند وگرنه از نظر آن‌ها، دموکراسی غیرخردمندانه می‌شد و از وفای با «خرد بازار» سرباز می‌زد.

در تجربه تاریخی «اقتصاد خالص» یا «بازار آزاد» از دو سو مورد تهاجم قرار گرفته و پیشرفت آن متوقف شده است. از یک طرف تمایل آن به سودجویی و رقابت درنده در سطح بین‌المللی - که به جنگ‌های متعدد و از جمله دو جنگ جهانی قرن بیستم انجامید - دولت‌های بورژوازی را وادار به انواع مداخله‌های فرااقتصادی و سیاست‌های حمایتی و سیاست‌های مهارکننده و برنامه ریزی کشانید و از طرف دیگر قربانیان نابرابری‌های تأیید شده و و یا ایجاد شده توسط بازار، یعنی کارگران، زنان، رنگین پوستان، و ملت‌های تحت‌ستم، انقیاد دموکراسی توسط بورژوازی را به چالش کشیدند و درحقیقت این چالش بود که محدوده دموکراسی، آزادی و حقوق بشر را به سطح کنونی گسترش داد، محدودی که به هیچ‌وجه کامل نیست، زیرا دموکراسی به گفته سمیرامین «فراگیر و عام است، یعنی موجودیت آن در گرو این است که مطلق و کامل باشد، به طوری که تاب تحمل هیچ‌گونه خدشه‌ای را ندارد و هرگونه تخطی از این فضیلت بنیادین، آن را از اساس نابود خواهد ساخت.» در حالی که دموکراسی کنونی در سطح جهان به مؤثرترین مانع، یعنی حفظ سود سرمایه‌ها، آن‌هم قوی‌ترین سرمایه‌ها، مشروط شده است و همین است منشاء پدیده شناخته شده و مشهور معاصر، یعنی «بحران دموکراسی» در دموکراسی‌های لیبرال که در آن‌ها، بویژه در لیبرال‌ترین آن‌ها یعنی ایالات متحده، تعداد رأی‌دهنده کم‌تر و کم‌تر می‌شود و آراء آن‌ها هم که رأی می‌دهند، صرف‌نظر از آن‌که به چه حزبی رأی می‌دهند، تأثیر اساسی بر وضعیت اکثریت توده

مردم ندارد.

لیبرالیسم و دموکراسی

تورم بخش دولتی در اقتصاد ایران و مصادره دولت توسط فقها و تبدیل هر دو عرصه سیاست و اقتصاد به حوزه فعالیت خصوصی سودجویانه غیرقانونی و فسادآمیز روحانیت و «آقازاده‌ها»، در مقابل خود، گرایش به لیبرالیسم را در میان بخشی از روشنفکران اصلاح طلب دامن زده است و این توهم را ایجاد کرده که لیبرالیسم معادل با دموکراسی است و اگر جدایی دین از دولت با لیبرالیسم تضمین شود، دموکراسی نیز تأمین خواهد شد.

اما لیبرالیسم نه تنها معادل دموکراسی نیست، بلکه حتی با آن هم گرایشی ندارد. لیبرالیسم در حوزه اقتصادی معادل است با فعالیت بی‌مانع سرمایه در بازار، در فلسفه اجتماعی عبارت است از حق بلامانع فرد و در فلسفه سیاسی عبارت است از حفاظت از حق مالکیت در برابر آن‌ها که فاقد سرمایه‌اند. در حالی که دموکراسی در هر سه حوزه، از قدرت جمع دفاع می‌کند. نگاهی به این مشخصات هم‌راه با اطلاع مختصری از تاریخ تحول اجتماعی در غرب نشان می‌دهد که اولاً- منشاء گسترش و پیروزی‌های لیبرالیسم، بورژوازی، و منشاء گسترش و پیروزی‌های دموکراسی، اکثریت توده‌های جامعه بودند. ثانیاً- در وضعیت واقعی در تاریخ سرمایه‌داری همیشه کشاکش بین این دو وجود داشته است و چگونگی سوق دادن این دو به هم گرایشی، همیشه یک سؤال باز بوده و هست. ثالثاً- لیبرالیسم برخلاف توهمات رایج، نطفه اقتدارگرایی را در بطن خود هم‌راه دارد و گسترش آن به دیکتاتوری‌های خشن و فاشیستی، اشکال فاجعه‌بار بروز همین خصلت درونی‌ست. به همین جهت، بازار آزاد و لیبرالیسم اقتصادی، با وحشیانه‌ترین اشکال دیکتاتوری کنار آمده‌است و در دوره بعد از جنگ، از جمله در برزیل، آرژانتین، شیلی و سایر کشورهای جهان سوم، زیر چکمه دیکتاتورهای نظامی گسترش یافته است.

مهار این گرایش درونی نیز چنان‌که قبلاً گفته شد، نه از بطن بازار، بل که با ابزار فراقاقتصادی و توسط دموکراسی انجام گرفته است و به علاوه، سرمایه‌داری لیبرال وقتی در بحران قرار می‌گیرد، حتی در کشور لیبرال با ثباتی هم چون آمریکا، تلاش می‌کند دموکراسی را باز در هم شکسته و منافع سرمایه را به پیش ببرد. گرایش به میلیتاریسم خشن در آمریکا در دوره کنونی که تلاش می‌کند نظم نوین جهانی را به دوره قبل از شکل‌گیری سازمان ملل بازگرداند و آشکارا به تبلیغ ملیت‌سازی در کشورهای عقب‌مانده توسط میلیتاریسم «مدرن» پرداخته است، نمونه‌ای از این دوره‌هاست.

دموکراسی در حالی که با لیبرالیسم اقتصادی در کشمکش دائمی‌ست، با آزادی فردی در تضاد ماهوی نیست، چرا که دموکراسی اساساً بدون پذیرش حق رأی فرد قابل تصور نیست. اگر در جوامع ماقبل سرمایه‌داری با انحلال فرد در جمع نوعی قدرت «دموکراتیک» جمع قابل تصور بود، در جامعه مدرن که فرد هویت یافته است، دموکراسی ناگزیر است با آزادی‌های فردی و آزادی‌ها و حقوق اقلیت معنی پیدا کند.

بنابراین تفاوت دموکراسی و لیبرالیسم در احترام به حقوق و آزادی‌های فردی نیست، در این است که لیبرالیسم

بر نابرابری تکیه می‌کند و نابرابری را ایجاد کرده، تعمیق و گسترش می‌دهد، در حالی که دموکراسی برای حفظ خود ناگزیر است برابری را هم در سطح حقوقی و هم در سطح اجتماعی گسترش داده و بر آن تکیه کند.

بنابر همین اصل است که باز برخلاف احکام عامی رایج - که لیبرالیسم را مبدأ توسعه، و دموکراسی را مخالف توسعه قلم داد می‌کند، دموکراسی محتاج توسعه است. منتها توسعه‌ای که بر پایه دموکراسی شکل گرفته و به تحکیم دموکراسی منجر شود، مبتنی بر برابری و بنابراین توسعه پایدار است و توسعه‌ای که لیبرالیسم تعقیب می‌کند، ارقام نخت افزایش تولید ناخالص ملی است که از تعریض و تعمیق نابرابری حاصل آمده و بنابراین توسعه‌ای ناپایدار است. تجربه بازگشت لیبرالیسم بی‌مهار به صحنه اقتصاد جهانی در دو دهه فاجعه‌بار ۸۰ و ۹۰ اکنون شواهد کافی برای این مدعاها در اختیار گذاشته است. از بین رفتن مشاغل در مقیاس انبوه، گسترش تورم بی‌مهار، فقر، کاهش دستمزدهای واقعی مزدبگیران و سرانجام شورش‌های گرسنگان در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا و شکل‌گیری «جهان چهارم»، محصول سرمایه‌داری لیبرال این دو دهه و خصوصی کردن‌ها، آزادسازی قیمت‌ها، حذف یارانه‌ها و تعهدات اجتماعی دولت و سرمایه‌دار، افزایش نرخ بهره، آزادی‌سازی تجارت، تعدیل نیروی انسانی و «برداشتن کلیه موانع از سر راه فعالیت سرمایه» بود. آقای گنجی نمی‌تواند چیزی درباره فجاج «دهه از دست‌رفته» و دهه پایانی قرن بیستم نشینده باشد که توسعه‌ای هم به بار نیآورد و تنها فایده آن، بازپرداخت بدهی‌ها و معکوس شدن جریان سرمایه از کشورهای گرسنگان به جیب بانک‌داران شمال بود.

و اگر آقای گنجی از این رسوایی عظیم که به استعفا مدیرکل بانک جهانی و تغییر ظاهری و سطحی برنامه‌های بانک جهانی منجر شد چیزی نشینده باشد، حتماً در جریان فاجعه‌ای که برنامه «تعدیل ساختاری» دولت رفسنجانی به بار آورد و دولت خاتمی آنرا پی‌گیری کرد، هست. در حقیقت پیش‌تاز سیاست «بازسازی اقتصادی» و سرمایه‌داری لیبرال، نه آقای گنجی و نه اصلاح‌طلبان هم عقیده که در مطبوعات اصلاح طلب قلم می‌زنند، بل که سردار جناح مقابل، «معمار انقلاب اسلامی» به قول آقای خاتمی، و «عالی‌جناب سرخ‌پوش» است. برنامه تعدیل ساختاری که در پایان دهه ۶۰ اعلام شد، در فاصله ۵ سال نرخ تورم را از ۹ درصد به حدود ۵۰ درصد (براساس گزارش سازمان برنامه خود رژیم) رسانید و ییکاری توده‌ای، راندن بیش از نیمی از جمعیت کشور به زیر خط فقر، انهدام سیستم آموزشی، محرومیت توده‌ای از بهداشت و درمان، به سرعت کشور را در فلاکت، تن‌فروشی، اعتیاد، قاچاق، جنایت و ارتشاء غرق کرد. آقای گنجی باید بداند که جناح حاکم تنها آن بخش‌هایی از برنامه تعدیل رفسنجانی را متوقف کرد که مستقیماً منافع قشر ممتاز روحانی و وابسته به روحانی را نشانه می‌رفت وگرنه آن‌چه مربوط به مردم و مزدبگیران بود، با بی‌رحمی به اجرا درآمد و مورد تأیید صندوق بین‌المللی پول هم قرار گرفت و تنها درجایی متوقف شده - و می‌شود - که دیگر در تن برهنه گرسنگان و قربانیان خود گوشتی برای کندن و خونی برای مکیدن نمانده باشد. با وجود این، آقای گنجی

انتخابات آلمان و

سرنوشت "حزب سوسیالیسم

دمکراتیک" آلمان!

روبن مارکاریان

خوانندگان تک‌برگی راه کارگر از طریق تک‌برگی شماره ۱۵۵ در جریان نتایج انتخابات آلمان قرار دارند. در این انتخابات ائتلاف متشکل از حزب سوسیال دمکرات و سبزها با اکثریت بسیار اندکی در قدرت باقی ماند. حزب سوسیال دمکرات در بخش غربی آلمان آرای خود را به شدت از دست داد اما به مدد جذب آراء حزب "سوسیالیسم دمکراتیک" آلمان، در بخش شرقی آلمان و نیز افزایش نسبی آرا حزب سبزها، توانست هم‌چنان قدرت دولتی را حفظ کند. مهم‌ترین بازنده این انتخابات "حزب سوسیالیسم دمکراتیک" آلمان یا "PDS" بود که با سقوط آرایش به زیر پنج درصد، فراکسیون پارلمانی خود را از دست داد و تنها توانست دو نماینده که از طریق رای مستقیم انتخاب شده بودند به پارلمان ملی آلمان بفرستند.

حزب "سوسیالیسم دمکراتیک" پس از فروپاشی آلمان شرقی سابق و از طریق تجدید سازماندهی "حزب حاکم سابق" وارد صحنه سیاسی آلمان شد. علیرغم جنگ تبلیغاتی همه جانبه طبقه حاکم آلمان برای محو کامل این حزب، "حزب سوسیالیسم دمکراتیک" که بهر حال بار شکست "سوسیالیسم اردوگاهی" مستقر در آلمان شرقی سابق را به دوش می‌کشید، توانست جایگاه خود را در آرایش نیروهای سیاسی آلمان به عنوان حزبی طرفدار برابری و عدالت اجتماعی تثبیت کند. این حزب به تدریج توانست نفوذ خود را در بخش شرقی آلمان گسترش داده و در بخش غربی نیز نطفه‌های اولیه کار حزبی را ایجاد کند. در بخش شرقی آلمان، "حزب سوسیالیسم دمکراتیک" از نفوذ توده‌ای وسیعی برخوردار است. این حزب در همه مجالس قانون‌گذاری ایالات شرقی آلمان حضور قابل توجهی داشته و دارد. نفوذ "حزب سوسیالیسم دمکراتیک" به ویژه در بخش شرقی آلمان به خاطر آن بوده است که این حزب تنها حزبی است که در صحنه سیاسی آلمان با سیاست‌های نتولیبرالی به صورت جدی به مخالفت برخاسته بود. عملکرد ضداجتماعی سیاست‌های نتولیبرالی به ویژه در بخش شرقی آلمان که در مرحله گذار از اقتصاد بلوک شرقی به مناسبات سرمایه‌داری پیشرفته است، بازتاب هر چه بیشتری می‌یابد. علیرغم قدرت عظیم اقتصادی کشور آلمان و از جمله اختصاص بودجه بسیار کلان برای بازسازی بخش شرقی کشور، خصلت ضداجتماعی این گذار به صورت درصد بسیار بالای بی‌کاری، برچیده

از سرمایه‌داری لیبرال، تباهی‌آورترین جنبه آن، یعنی حاکمیت لجام‌گسیخته پول، و این همه در شرایطی که سایه شوم جنگ و دخالت نظامی بر سر کشور است.

دشمنان رنگارنگ دمکراسی-یعنی قدرت مردم- که با هم در نزاع هستند، در اجزای مختلف این ترکیب شوم -استبداد مذهبی، سرمایه‌داری لیبرال و تهدید نظامی- کمین کرده‌اند. مردم ما به راستی حال آن اسیر محبوس در سلول انفرادی را دارند که در همه دیوارهای آن، خنجرهایی که پهلوی اسیر را نشانه رفته، تعبیه شده است. مردم به هر طرف حرکت می‌کنند، دشمن را در کمین می‌بینند. تنها راه برون رفت از این زندان وحشت، خراب کردن این دیوارهاست. و این تنها از یک راه ممکن است، مبارزه هم‌زمان با این دشمن مرکب، یعنی استبداد مذهبی، سلطه پول و تهدید نظامی پشت پرچمی که خواست‌های مردم، آزادی، نان و صلح، روی آن نقش بسته است. اردوی مردم پشت این پرچم باید تشکیل شود و هر نیرویی، جایگاه خود را -در کنار یا مقابل مردم- از طریق تعهد یا عدم تعهدش به این سه خواست فوری و ضروری مردم که در لحظه کنونی جدائی‌ناپذیراند، تعیین می‌کند. استبداد مذهبی، بازار لیبرال و تهدید نظامی، هر سه، این نیازهای فوری مردم ما را تهدید می‌کنند و هر نیرویی که می‌خواهد در اردوی مردم جاگیرد، باید هر سه را با هم رد کند.

دنباله از صفحه ۱ تروریست و پناهنده؟

در دنیایی که معیار دموکرات بودن با پیوستن به جنگ صلیبی بوش و شرکاء معنا می‌یابد، همه دیکتاتورهای دنیا نیز می‌توانند یک‌شبه به نظامات دموکراتیک تبدیل شوند! این است که امروزه همه آن حکومت‌هایی که با ترور شهروندان‌شان بر سر قدرت باقی مانده‌اند خود به صف "مبارزه علیه تروریسم" پیوسته‌اند!

همه می‌گویند که می‌خواهند از "دموکراسی" در برابر "تروریسم" دفاع کنند، و این کار را هم دارند با نقض حقوق اولیه انسانی به پیش می‌برند. یعنی آن‌که در دنیای امروز راز موفقیت دموکراسی در سرکوب حقوق دموکراتیک فردی و جمعی نهفته است! پناه‌جویانی هم که بدلیل مبارزه با تروریسم دولتی حاکم بر کشورشان ناچار به گریز شده‌اند، به محض نزدیک شدن به خاک کشورهای پناهنده‌پذیر به یک‌باره تغییر ماهیت داده و به جای آن‌که قربانیان تروریسم محسوب شوند با آنان به‌عنوان تروریست برخورد می‌شود! و کافی‌ست که دولت‌های‌شان نیز که اینک "دموکرات" شده‌اند خواستار استرداد آنان گردند تا دایره "مبارزه ضد تروریستی" بوش و همه خارجی‌ستیزان و دیکتاتورهای کوچک و بزرگ دنیا نیز تکمیل‌تر گردد!

در شرایط کنونی و با توجه به حملاتی که علیه پناه‌جویان و امنیت پناهندگان صورت می‌پذیرند، تشکلات پناهندگی می‌باید بیش از گذشته در راستای پیوند زدن حق پناهندگی با حقوق و آزادی‌های دموکراتیک شهروندی گام بردارند و ائتلافات وسیعی را با نیروهای جوامع میزبان سازمان دهند.

خواهان اجرای کامل برنامه تعدیل است و این بناگزیر شامل دو بخش است:

آن بخش که به امتیازات روحانیت برمی‌گردد و این در درجه اول مستلزم انتقال مالکیت از دولت («بورژوازی») به سرمایه‌داری خصوصی‌ست. اما سرمایه‌داران خصوصی چه کسانی هستند به جز («آزاده‌ها») که ولایت فقیه شرایط انباشت سرمایه را برای آن‌ها فراهم آورد و آن‌ها را به طبقه ممتاز طبقه بورژوازی تبدیل کرد. گیریم در («جمهوری بورژوازی») چند تن از آزاده‌های هزارفامیل مشهور دوران قاجار و پهلوی که اکنون در آمریکا از اموال خود محافظت می‌کنند، کنار آن‌ها قرار گیرند. این آن بخش خصوصی است که باید داری‌های مردم به آن‌ها انتقال یابد. آن زنی که از گرسنگی تن می‌فروشد که نمی‌تواند سهام نفت و کارخانجات بنیاد مستضعفان را بخرد. آقازاده‌های خاندان هاشمی یا مصباح‌یزدی و خزعلی هستند که باید این سرمایه‌ها را در اختیار بگیرند و وظیفه جمهوری بورژوازی را به گفته آقای گنجی «برداشتن موانع از سر راه فعالیت بخش خصوصی» آن‌هاست و کدام مانع برای انباشت سرمایه مخاطره‌آمیزتر از تهدیدهای ناشی از طبقه کارگر سازمان‌یافته، مزدبگیران سازمان‌یافته، زنان سازمان‌یافته، مصرف‌کنندگان سازمان‌یافته، بیکاران سازمان‌یافته، دانشجویان سازمان‌یافته و ... است؟

بنابراین جمهوری بورژوازی ناچار است چماق سرکوب را علیه همه آن‌ها که می‌خواهند خود را سازمان دهند، علیه اتحادیه، حزب، اجتماعات، اعتصاب، و سرانجام آزادی بیان بلند کند و گرنه به وظیفه خود در رابطه با «برداشتن موانع از سر راه فعالیت بخش خصوصی» عمل نکرده است. آیا آقای گنجی می‌داند که زمینه شکل‌گیری یک دیکتاتوری دیگر را فراهم می‌کند؟ آیا جان خود را به خطر انداخته که یک دیکتاتوری را با دیکتاتوری نوع دیگری عوض کند؟ یا خود را از توهم جمهوری دینی و ولایت فقیه آزاد کرده و گرفتار توهمی جدید شده است؟ آیا آقای گنجی تصور می‌کند الفاء قانون کار و قانون تأمین اجتماعی و سایر برنامه‌های فاجعه‌باری که یک سرمایه‌داری لیبرال لجام‌گسیخته در آستین دارد، مقاومت مردم زحمتکش که صاحبان اصلی داری‌های این کشور هستند را برنمی‌انگیزد؟ آن‌هم مردمی که انقلاب کرده، و به حقوق خود آگاهی دارند. جمهوری بورژوازی به این مقاومت شایسته که از شأن انسانی شهروند زحمتکش ایران برمی‌خیزد، چگونه پاسخ خواهد داد؟ جمهوری دینی خامنه‌ای-رفسنجانی، اعتصاب معلمان فرهیخته کشور ما را به جرم آن‌که خواهان استیفای حقوق خود و رفع تبعیض بودند، جنایت‌کارانه به خون کشید. دو جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب با هم این جنایت را سازمان دادند. پاسخ («جمهوری بورژوازی لیبرال») به معلمان ما و انبوه شهروندان هم سرنوشت آن‌ها چگونه خواهد بود؟ دفاع از حق آن‌ها یا دفاع از سرمایه‌داری لیبرال؟

آزادی، نان، صلح

اکثریت قاطع شهروندان ایران اکنون گرفتار مصائب یک بحران مرکب هستند که حکومت جمهوری اسلامی به وجود آورده است. ما از استبداد سیاسی، بدترین نوع آن، یعنی اقتدار فراگیر و تمامیت‌گرای یک دولت مذهبی را داریم و

دنا له از صفحه ۳ انتخابات آلمان ...

شدن بسیاری از مولفه‌های تأمین اجتماعی که زندگی جوانان، زنان و سالمندان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد، فروپاشی صنعت و تولید در بخش شرقی کشور چهره گشوده است. مخالفت "حزب سوسیالیسم دموکراتیک" با این تبعیضات توانسته بود پایه توده‌ای حزب را در بخش شرقی تحکیم کرده و به تدریج گسترش دهد. از جمله شاخص‌های دیگر سیاسی حزب، مخالفت با تقویت نظامی‌گری در عرصه سیاست خارجی و حضور نظامی آلمان در مناطق بحران‌زده اروپا و جهان زیر چتر دولت آمریکا بود.

در درون حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" آلمان به موازات روند نوسازی سوسیالیستی روند سوسیال-دموکراتیزاسیون نیز در جریان است. طرفداران این روند تلاش می‌کنند حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" آلمان را هر چه بیشتر به حزبی "سالنی" و به اصطلاح قابل پذیرش برای شرکت در کابینه‌های ائتلافی سوسیال-دموکرات‌های آلمان - المثنای حزب سبزهای آلمان - میدل سازند. با تقویت این گرایش "پ. د. اس" سیاست ائتلاف برنامه‌ای با حزب "سوسیال دموکرات آلمان" را در پیش گرفت. شرکت در دو حکومت ائتلافی در یکی از ایالات‌های شرقی آلمان و نیز برلین، این حزب را وارد ائتلاف رسمی حکومتی با "حزب سوسیال دموکرات" در سطح استانی نمود. از جمله نظریه‌پردازان این گرایش "توماس فاکنر" عضو هیئت ۹ نفره بخش تدوین استراتژی حزب است. نامبرده قبل از انتخابات اخیر اعلام کرد که آلترناتیو سوسیالیستی توهمی بیش نیست و "پ. د. اس" باید به سوی ائتلاف "سرخ-سبز-سرخ" (یعنی ائتلاف حزب سوسیال-دموکرات با سبزها و "حزب سوسیالیسم دموکراتیک آلمان") جهت‌گیری کند. در ادامه این سیاست "حزب سوسیالیسم دموکراتیک آلمان" شعار محوری خود در انتخابات را به حمایت از ائتلاف حاکم و مخالف با نماینده حزب راست میدل کرد.

"برای ممانعت از پیروزی اشتوبر (Stoiber) (کاندید ائتلاف راست) به "پ. د. اس" رای دهید!" چنین بود شعار محوری "پ. د. اس" در انتخابات سراسری آلمان. به این ترتیب حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" آلمان از حزبی مخالف سیاست‌های ضداجتماعی نئولیبرالی - از موضع عدالت اجتماعی و سوسیالیستی - به عامل و متحد حزب سوسیال دموکرات برای اجرای سیاست‌های نئولیبرالی و ضداجتماعی تغییر جهت داد؛ سیاست‌هایی که با افزایش تعداد بیکاران به بیش از چهار میلیون و کاهش منظم و بی‌وقفه تأمین اجتماعی یک قهقرای اجتماعی

کم‌نظیر و عمیق در سراسر آلمان به وجود آورده است. همین عامل موجب سرخورده شدن بخش وسیعی از رای دهندگان حزب در بخش شرقی آلمان از حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" شد. تغییر سیاست حزب سوسیال دموکرات آلمان غربی در ارتباط با سیاست آمریکا در قبال جنگ با عراق تمایز حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" آلمان را با حزب "سوسیال دموکرات" هر چه بیشتر کاهش داد. به این ترتیب حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" آلمان جایگاه و موضوعیت سیاسی خود را در طیف‌بندی سیاسی آلمان به سود شرکت در دولت‌های ائتلافی از دست داد. در نتیجه همین تحولات، بخش مهمی از طرفداران این حزب به رای دهندگان حزب سوسیال-دموکرات پیوسته و بجای رای به یک المثنای دست و پا شکسته سوسیال-دموکراتیک ترجیح دادند به نیرویی که به طور سنتی چنین جایگاهی را نمایندگی می‌کند رای دهند.

حزب "سوسیالیسم دموکراتیک" پس از روشن شدن نتایج انتخابات، وارد دوره‌ای از بحران هویت و موجودیت شده است. اکنون در دورن حزب انتقادهای بسیار شدید به عمل کرد مطرح شده است و بحث بر سر جایگاه سیاسی حزب با شدت دامنه پیدا کرده است. دیتمار بارچ (Dietmar Bartsch) دبیر اجرایی حزب به خطای بزرگ در چرخش سیاسی حزب اشاره کرده و اعلام داشت که شعار "سد کردن راست" شعاری بوده است که حزب را به جای تکیه بر هویت برنامه‌ایش به یک حامی ائتلاف حاکم تنزل داده و زمینه‌سازی این شکست شده است.

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در اروپا امروزه در یکی از بحرانی‌ترین مراحل موجودیت خود، در دوره پس از جنگ دوم جهانی، بسر می‌برند. بحران مزمین اقتصادی جاری، شکست نئولیبرالیسم و هم شکست استراتژی اصلاحات سوسیال-دموکراسی شرایط مساعدی برای رشد جنبش‌های سوسیالیستی رادیکال و بدیل سوسیالیستی به عنوان یک چشم‌انداز واقعی برای پاسخ‌گویی به بحران‌های موجود به وجود آورده است. روند سوسیال-دموکراتیزاسیون، احزاب سوسیالیست را از جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی جدا کرده و آن‌ها را به زائده ائتلاف‌های بورژوازی در پارلمان‌ها و دولت‌های بورژوازی میدل می‌سازد. از پی این چرخش‌ها سیاسی، احزاب سوسیالیست موضوعیت خود را در آرایش مبارزه طبقاتی و در نتیجه پایه توده‌ای خود را از دست داده و به حاشیه سیاست رانده می‌شوند. تجربه اخیر حزب "سوسیالیسم دموکراتیک آلمان" همین حقیقت را اثبات می‌کند!

تظاهرات با شکوه ضد جنگ در لندن

روز شنبه ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۲ برابر با ۶ مهر ۱۳۸۱، شهر لندن شاهد بزرگ‌ترین تظاهرات ضد جنگ بود. صدها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند تا اعلام کنند «به عراق حمله نکنید و کشتار فلسطینی‌ها را متوقف کنید». این تظاهرات با هیچ‌کدام از حرکت‌های پیشین قابل مقایسه نبود. پلیس که همیشه آمار تظاهرکنندگان را بسیار پایین‌تر از تعداد واقعی آن اعلام می‌کند، گزارش داد ۱۱۰،۰۰۰ نفر در این حرکت شرکت داشته‌اند و سازماندهندگان تظاهرات اعلام کردند بیش از سه برابر پیش‌بینی شده و حدود ۴۰۰،۰۰۰ نفر به خیابان‌ها آمدند تا نفرت و خشم خود را از سیاست جنگ‌طلبانه آمریکا و انگلیس علیه عراق اعلام کنند. لازم به ذکر است ده‌ها هزار از خارج شهر لندن و از شهرهای دیگر برای پیوستن به تظاهرات به لندن آمده بودند.

این حرکت بوسیله ائتلاف ضد جنگ که چندین حرکت مشابه را تاکنون در بریتانیا سازماندهی نموده است و نیز شکل مسلمانان ساکن بریتانیا سازمان داده شده بود.

تظاهرکنندگان در یکی از نقاط مرکزی شهر لندن بنام امباکمنت شروع به حرکت نموده و پس از عبور از مقابل پارلمان بطرف هایدپارک راه‌پیمایی را ادامه دادند. در این تظاهرات گروه‌ها و دسته‌جات متنوعی شرکت کردند. جوان، پیر، سیاه، سفید، ملیت‌های مختلف، سازمان‌های چپ، اتحادیه‌های کارگری، فعالین محیط زیست، مدافعین حقوق بشر، گروه‌های مختلف موزیک و غیره و غیره.

تونی بلر نخست‌وزیر انگلیس پنج روز قبل از این حرکت با ارائه گزارشی پنجاه صفحه‌ای به مجلس تلاش نمود اثبات کند که عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی است ولی این گزارش توانست بسیاری را متقاعد کند و حدود ۱۵۰ نفر از نمایندگان از جمله ۵۶ نفر از نمایندگان وابسته به حزب کارگر به سیاست دولت انگلیس در رابطه با حمله به عراق رای منفی دادند. از جمله جرمی کین از جناح چپ حزب کارگر انگلیس در مجلس اعلام کرد اگر تونی بلر فکر می‌کند این کشور از او حمایت می‌کند در اشتباه است. او به فکر مردم نیست او مسئله اش جرج بوش و سیاست‌های اوست.

در هاید پارک لندن و محل پایانی تظاهرات نیز بسیاری از شخصیت‌های مخالف جنگ با عراق به سخنرانی پرداختند. از جمله دبیر کل اتحادیه راه‌آهن آر-ام-تی، باب کراو اعلام کرد: «مردم چگونه می‌توانند شب بخوابند وقتی دیگران در عراق دارند از گرسنگی می‌میرند؟ وقتی که در آفریقا مردم دارند از گرسنگی جان‌شان را از دست می‌دهند، این‌ها جنگ به راه می‌اندازند. رسانه‌های جمعی تلاش می‌کنند اتحادیه‌های کارگری را که برای دستمزد بیشتر و شرایط کاری بهتر مبارزه می‌کنند دشمن داخلی معرفی کنند. اما من فکر می‌کنم دشمن داخلی بلر و بوش هستند. پیام مردم این است: با عراق نجنگید - با فقر بجنگید». بری کمفیلد دبیر کل اتحادیه ملی حمل و نقل تی جی دلبلیو یو در سخنرانی اش از جمله گفت: «اولین مسئله امروز در دنیا مسئله فلسطین است. ما به عنوان اتحادیه کارگری با مردان و زنان کارگر در سراسر دنیا از جمله در عراق اعلام هم‌بستگی می‌کنیم. آمریکا می‌خواهد سلاح‌هایش را بکار گیرد و توسعه دهد و در مرکز این مناقشه مسئله نفت قرار دارد. پیام ما این است که زانو زدن در مقابل جرج بوش باید پایان گیرد».

لازم به ذکر است که نیروهای چپ ایرانی نیز در ردیف‌هایی مشخص در این تظاهرات حضور داشتند از جمله اتحاد چپ کارگری با شعار «نه جنگ! نه بنیادگرایی اسلامی!». تعداد زیادی از اعلامیه‌های اتحاد چپ کارگری در محکومیت حمله به عراق، افشای سیاست‌های سرکوب‌گرانه جمهوری اسلامی و درخواست حمایت از دکتر ناصر زرافشان در بین تظاهرات‌کنندگان توزیع شد.